

نمازی به امامت یک نانوا

این جماعت جزو پیشگامان تفحص شهدا بودند. کسانی که پدران به دنبال کسانی می‌گشتند که اگر نگوییم از فرزندان‌شان برایشان عزیزتر بودند لاقلاً به اندازه فرزندان‌شان آنان را دوست داشتند.



این جماعت جزو پیشگامان تفحص شهدا بودند. کسانی که پدران به دنبال کسانی می‌گشتند که اگر نگوییم از فرزندان‌شان برایشان عزیزتر بودند لاقلاً به اندازه فرزندان‌شان آنان را دوست داشتند.

به گزارش گروه #171 حماسه و مقاومت» خبرگزاری فارس، همه ساله در گوشه ای از میهن اسلامی ما اجلاس با برکتی با عنوان اجلاس نماز برگزار میشود. آقای قرائتی اصرار بر این داشت که همه برای اعتلای نماز کارکنند. عکسی داشتم که گفتم شما هم از دیدنش لذت معنوی ببرید.

شاید این جماعت جزو پیشگامان تفحص شهدا بودند. کسانی که پدران به دنبال کسانی می‌گشتند که اگر نگوییم از فرزندان‌شان برایشان عزیزتر بودند لاقلاً به اندازه فرزندان‌شان آنان را دوست داشتند. ما جوان‌ها و نوجوان‌ها به دور از هرگونه تعلقی چه دنیایی و عاطفی و یا با حداقل تعلقات قدم به جبهه گذاشتیم و قطعاً درک این را نداشتیم که بین پدر و فرزند چه روابط عاطفی وجود دارد. شاید یکی از سوال‌هایی که بعد از سال‌ها از خاتمه جنگ در ذهن خیلی از رزمندگان وجود دارد و به عنوان یکی از خطاهای جنگ به آن مینگرند حضور افرادی است که سن و سالی از آنها گذشته بود در کسوت حمل مجروح و حمل شهداست. اما امروز ناخودآگاه به رمز آن پی می‌بریم که این پدران آبدیده در مواجهه با زخم خورده‌ها و شهیدان آسمانی فرزندان خود را می‌دیدند که خلعت شهادت به تن کرده‌اند و با همه وجود، هرچند به نگاه ما ناتوان بودند خود را به آب و آتش می‌زدند تا آلام پدر و مادر چشم‌انتظاری را تسکین بخشند.

شیرمردهای تعاون شهدای لشکرده سیدالشهدا(ع)

تصویر زیر شرحی است بر گوشه ای از این تلاش ارزشمند

یک روز داغ در اواخر اردیبهشت سال 65 و آن هم در ماه مبارک رمضان...

نماز ظهر و عصر و به جماعت...

بر روی زمین داغ فکه...

به امامت کسی که شهدا به او اقتدا می‌کردند...

حاج آقا مظفر...

پدر شهیدان مظفر...

حاج آقا رحم‌خدا مظفر صاحب یک نانوايي در تهران بود.

خدا به رحم‌خدا شش پسر داد...

شاطر رحم‌خدا مظفر با عرق جبینش، پشت تنور نانوايي، شش پسر را به سر و سامان رساند و...

خدا قسمت کرد که سه تاي آن‌ها در عمليات مرصاد، شربت شهادت نوشیدند.

این نمازگذاران از ساعت اولیه صبح در بیابان‌های فکه مشغول جمع‌آوری بدنهایی شهدایی بودند که دهها روز بر زمین مانده بود...

این‌ها بنی‌اسد بودند که به کربلای فکه رسیدند و با بدنهای پاره‌پاره مواجه شدند...

حالا هم برای نماز دست از کار کشیده‌اند...

پس باید گفت: در نمازم خم ابروی تو در یاد آمد...

راوی: جعفر طهماسبی